

عالم اسباب و چگونگی تأثیر و تأثرپذیری آن در قرآن

محمد مهدی خواجه پور^۱

چکیده:

آنچه از قرآن و دیگر متون دینی می توان استفاده نمود این است که خداوند امور عالم را از مجرای برخی اسباب انجام می دهد، این بدان معنا نیست که اسباب از خود استقلالی دارند بلکه همه ی هستی آن ها عین وابستگی به ذات خداوند است. بنابراین افعال خداوند در امور مادی و معنوی و ماوراءطبیعی از مجرای اسباب خاص به خود انجام می پذیرد و این از حکمت خداوند است و لذا آنچنان که در امور طبیعی نیازهای انسان از طریق اسباب محقق می گردد که هیچ استقلالی در سببیت ندارند، در امور معنوی و ماوراءطبیعی نیز همین قاعده جاری است و بسیاری از افعال خداوند توسط ملائکه به اذن خداوند انجام می شود و قرآن کریم این قاعده ی مسلم را پذیرفته و آن را به گونه های مختلف ارائه نموده است، هرچند نام آن را علیّت نگذاشته است، بلکه گاهی با عنوان «قدر» و در مواردی از آن به عنوان «سنت» نام برده است؛ این تحقیق بر آن است نظام سببیت در قرآن را به همراه انواع سبب و چگونگی تأثیر و تأثر اسباب و مسببات مورد بررسی قرار داده و نمودهایی از این گونه تأثرات در عالم طبیعی و ماوراءطبیعی را نشان دهد.

کلید واژه: عالم، اسباب، علت، معلول سببیت، علیّت

طرح مسأله:

شکی نیست که قانون علت و معلول و سبب و مسبب از قوانین ثابت و استوار خداوند است که در قرآن کریم از آن به عنوان «سنت الهی» یاد شده است و معنای آن این است که خداوند اراده نموده که امور عالم را به وسیله ی اسباب و مسببات اداره و کارگردانی کند، این مطلبی است که در روایات اسلامی نیز با صراحت از ائمه معصومان رسیده است. منظور از عالم اسباب آن است که برای نظام آفرینش نظمی خاص و قانونی مشخص وجود دارد از همین جاست که قانون علت و معلول و یا نظام اسباب و مسببات به وجود می آید؛ بدین معنا که هر مسبب و معلولی، سبب و علت مخصوص و هر سبب و علتی، مسبب و معلول خاص خود را دارد. در حقیقت تمامی موجودات در نظام اسباب در جایگاه مشخص خود قرار دارند؛ و هیچ کدام نمی توانند در جای دیگری قرار گیرند یعنی هر مسبب و معلولی، مسبب و معلول شیء معینی خواهد بود و هر سبب و علت هم سبب و علت شیء خاص خود خواهد بود اگر نظام سبب و مسبب در بین موجودات حاکم نبود، هر موجودی می توانست علت هر چیزی باشد و نیز ممکن است هر معلولی از هر علتی به وجود آید. قرآن شریف هر

^۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی میبد) dr.khpour@gmail.com

چند بحث از علت و معلول را به صراحت مطرح ننموده است اما این ادعا را می توان از آیات بسیاری بدست آورد به گونه ای که می توان ادعا نمود که نظام حاکم بر قرآن نظام اسباب و علل و معلولات است، البته قرآن به گونه های مختلفی از اسباب مانند اسباب معنوی و ماورا طبیعی اشاره می کند که بعضی از آن ها از دید بشر [که نگاهی مادی دارد] مخفی مانده است هر چه در اسباب مادی جریان دارد، در مورد اسباب غیر مادی نیز جاری است؛ بنابراین، قاعده سببیت و این که هر امری در عالم با اسباب خاص خود محقق می شود، روشن تر از آن است که نیاز به برهان استدلال داشته باشد، هر سببی از اسباب عالم، راهی برای محقق شدن اراده الهی است تا آن جا که گفته شده: افعال ارادی انسان هم در طول اراده خداوند است و هیچ کس در اعمال خود خارج از اراده خداوند عمل نمی کند و در حقیقت هیچ مؤثری جز خداوند نیست و اگر کسی قائل به چنین سخنی باشد، بنا بر اعتقادات اسلامی مشرک می باشد و لذا همه افعال الهی از طریق علل و اسباب صورت می گیرد و در عین حال خود این اسباب و علل در علیت و سببیت مستقل نیستند و تحت اراده و قدرت الهی واقع شده اند. در این قاعده کلی تفاوتی بین اسباب مادی و معنوی و ماورا طبیعی، همچنین افعال اختیاری انسان و پدیده های خارج از حیطه اختیارات انسان وجود ندارد و این خود عین توحید است.

معنای علیّت در عالم اسباب

بحث علیت از جمله مباحثی است که از آغاز افکار بشریت و بویژه دانشمندان را به خود مشغول نموده است و می توان گفت به نوعی همراه با آفرینش بشریت بوده است. موضوع علیت، در میان فیلسوفان قبل از سقراط نیز مطرح بوده است که از آن به عنوان اصل یا مبدا جهان یاد نموده اند. افلاطون نیز به بحث علیت پرداخته است اما ارسطو بیش از همه فیلسوفان قبل از خویش به این بحث توجه کرده است. متکلمان مسلمان برخلاف فیلسوفان مسلمان در حدود قرن هفتم و هشتم هجری به صورت مستقیم بدین بحث توجه کرده اند؛ بدین معنا که بحث علیت برای متکلمان مسلمان متقدم به عنوان یک مسئله مستقل کلامی کمتر مطرح بوده است، اما از قرن هفتم هجری به بعد که صبغه فلسفی کلام بیشتر شد، به عنوان یک مسئله مستقل به آن نگریسته شد حکیمان دو گونه معنا از قانون علیت بیان کرده اند؛ یکی این که «هر چیزی که وقتی نبود و پس از آن موجود شد باید علتی داشته باشد» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۴۹۳) دیگر آن که «اگر چیزی عین هستی محض نبوده، واقعیت مطلق، عین ذات او نباشد، چنین چیزی اگر بخواهد هستی یابد و از واقعیت برخوردار گردد، حتماً به سبب غیر می باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۷۷) بنابر این، معنای درست قانون علیت نه مستلزم دور است و نه مصادره به مطلوب و نه همان گویی؛ زیرا روشن شد معنای قانون علیت این نیست که معلول یعنی چیزی که علت دارد، نیاز به علت دارد. بعبارت دیگر: اصل علیّت عبارت است از قضیه ای که دلالت بر نیازمندی معلول به علت دارد و لازمه اش این است که معلول بدون علت، تحقق نیابد. این مطلب را می توان در قالب «قضیه حقیقیّه» به این شکل بیان کرد: «هر معلولی محتاج به علت است» و مفاد آن این است که هرگاه معلولی در خارج، تحقق یابد نیازمند به علت خواهد بود و هیچ موجودی نیست که وصف معلولیت را داشته باشد و بدون علت بوجود آمده باشد؛ پس وجود معلول، کاشف از این است که علتی آن را بوجود آورده است. این قضیه، از قضایای تحلیلی است و مفهوم محمول آن از مفهوم موضوعش بدست می آید زیرا مفهوم «معلول» چنانکه توضیح داده شد عبارت است از موجودی که وجود آن، متوقف بر موجود دیگر

و نیازمند به آن باشد. پس مفهوم موضوع (معلول) مشتمل بر معنای احتیاج و توقّف و نیاز به علت است که محمول قضیه مزبور را تشکیل می دهد. و از این روی از بدیهیات اولیه و بی نیاز از هر گونه دلیل و برهانی است و صرف تصوّر موضوع و محمول، برای تصدیق به آن، کفایت می کند. بنابراین معنای علیت در "نظام اسباب و مسببات" این است که هر معلولی علت خاص، و هر علتی معلول مخصوص دارد، نه یک معلول مشخص ممکن است از هر علتی بدون واسطه صدور یابد و موجود گردد و نه یک علت معین می تواند هر معلولی را بی واسطه ایجاد کند. در حقیقت، هر موجود و هر شیئی در نظام علت و معلول، جای مشخص و مقام معلومی دارد، یعنی آن معلول، معلول شیء معینی است و علت شیء معین، و این همان مفهوم دقیق (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) (قمر/ ۴۹) است.

اصل علیت در قرآن

آیا قرآن اصل علیت را پذیرفته است؟ در پاسخ به این سوال توجه به دو نکته لازم است: نکته اول آنکه قرآن کتاب علمی و فلسفی مدوّن نیست که این گونه مسائل به صورت تدوین شده در آن مطرح شده باشد و لذا بحث از علیت هر چند به صورت مستقل و به دلالت مطابقی مورد بحث قرار نگرفته است، اما به صورت ضمنی و به دلالت التزامی می توان مباحث علیت را استفاده نمود به عبارت دیگر از قرآن مباحث علیت به صورت گسترده استفاده می شود بدین معنا که علیت از بیانات قرآنی که در حوادث مختلف بیان شده است قابل استفاده می باشد حال این سوال مطرح است که آیا قرآن شریف علیت را به صورت قضیه موجهه جزئیه یا به صورت قضیه موجهه کلیه قبول نموده است؟ در پاسخ باید گفت: آن چه از ظاهر آیات قرآن و مباحث عمیق فلسفی بدست می آید این است که قانون علیت اصلی فلسفی و کلی و ضروری است و هیچ گونه استثنایی در آن قابل تصور نمی باشد، آن قدر بیانات قرآن در این زمینه صریح است که جای هیچ شک و شبهه ای در اصل وجود علیت نیست. البته قرآن این مسئله را امری ارتکازی تلقی نموده و مردم را در موارد متعددی متوجه این امر ارتکازی نموده است؛ مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: قرآن کریم برای حوادث طبیعی، اسبابی قائل است، و قانون عمومی علیت و معلولیت را تصدیق دارد، عقل هم با حکم بدیهی و ضروریش این قانون را قبول داشته، بحث های علمی و استدلالهای نظری نیز بر آن تکیه دارد، چون انسان بر این فطرت آفریده شده که برای هر حادثه ای مادی از علت پیدایش آن جستجو کند، و بدون هیچ تردیدی حکم کند که این حادثه علتی داشته است. این حکم ضروری عقل آدمی است و اما علوم طبیعی و سایر بحث های علمی نیز هر حادثه ای را مستند به اموری می داند، که مربوط به آن و صالح برای علیت آن است، البته منظور ما از علت، آن امر واحد، و یا مجموع اموری است که وقتی دست بدست هم داده، و در طبیعت بوجود می آیند، باعث پیدایش موجودی دیگر می شوند، بعد از تکرار تجربه خود آن امر و یا امور را علت و آن موجود را معلول آنها می نامیم، مثلاً بطور مکرر تجربه کرده ایم که هر جا سوخته ای دیده ایم، قبل از پیدایش آن، علتی باعث آن شده، یا آتشی در بین بوده، و آن را سوزانده، و یا حرکت و اصطکاک شدیدی باعث آن شده، و یا چیز دیگری که باعث سوختگی می گردد، و از این تجربه مکرر خود، حکمی کلی بدست آورده ایم، و نیز بدست آورده ایم که هرگز علت از معلول، و معلول از علت تخلف نمی پذیرد، پس کلیت و عدم تخلف یکی از احکام علیت و معلولیت و از لوازم آن میباشد. پس تا این جا مسلم شد که قانون علیت هم مورد قبول عقل آدمی است، و هم بحث های علمی آن را اساس و تکیه گاه خود می داند، حال می خواهیم بگوئیم از ظاهر قرآن کریم هم بر می آید که این قانون را قبول کرده، و آن را انکار نکرده است، چون به هر موضوعی که متعرض شده از قبیل مرگ و زندگی، و حوادث دیگر آسمانی و زمینی، آن را مستند به علتی کرده است، هر

چند که در آخر به منظور اثبات توحید، همه را مستند به خدا دانسته؛ پس قرآن بصحت قانون علیت عمومی حکم کرده، باین معنا که قبول کرده وقتی سببی از اسباب پیدا شود، و شرائط دیگر هم با آن سبب هماهنگی کند، و مانعی هم جلو تاثیر آن سبب را نگیرد، مسبب آن سبب وجود خواهد یافت، البته باذن خدا وجود می‌یابد، و چون مسببی را دیدیم که وجود یافته، کشف می‌شود که لابد قبلاً سببش وجود یافته بوده (طباطبایی ۱۴۱۷ق، ۱، ۱۱۷) آیت الله مصباح در این زمینه می‌فرماید: قرآن نه تنها همه این انواع علیت را که ما می‌شناسیم پذیرفته، بلکه انواع دیگری از علل را هم اثبات کرده که ما با آنها آشنا نیستیم. در حقیقت اصل علیت به وسیع ترین شکل مورد قبول قرآن است. حتی بیش از آن اندازه ای که ما رابطه علیت بین پدیده های هستی قائلیم، خداوند انواع دیگری از تاثیر و علیت را در قرآن اثبات فرموده که اگر راهنمایی قرآن نبود انسانها به آنها دست پیدا نمی کردند (مصباح، ۱۳۸۶، ۲۵۶).

نگاهی به آیات علیت در قرآن

آیات قرآن در زمینه علیت را می‌توان به دسته های مختلفی تقسیم نمود، قرآن هر چند بحث از نظام اسباب را به صورت کتب فلسفی و جداگانه مورد بررسی قرار نداده است اما در قرآن شریف آیاتی وجود دارد که به گونه ای روشن، نمایانگر اصل علیت و انواع آن می‌باشد که از مجموع آن ها می‌توان استفاده نمود که این کتاب آسمانی عالم اسباب را مورد پذیرش قرار داده است و لذا می‌توان گفت قرآن نه تنها اصل علیت را پذیرفته است بلکه انواع دیگری از علل و اسباب را بیان نموده است که اگر اشارات قرآن در این زمینه نبود بشر با علم ناقص خویش نمی‌توانست به آن پی ببرد در هر حال آیات قرآن در زمینه اصل علیت را می‌توان در نگاه ابتدایی به دسته های زیر تقسیم نمود:

۱- علیت در جهان طبیعت

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که علیت در نظام طبیعت را که شامل امور مادی، معنوی، تکوینی و قراردادی و در دو حوزه خالق و انسان می‌شود را به گونه های مختلف بیان نموده است؛ علیتی که در مواردی قابل اثبات تجربی می‌باشد و در مواردی از دایره شناخت تجربی خارج است و تنها می‌توان آثاری از آن را در زندگی مشاهده نمود البته این مطلبی است که در مورد حقایق بسیاری در عالم صادق است چرا که بسیاری از حقایق در عالم هستی، از جمله وجود خدای متعال را جز از راه آثار و افعال نمی‌توان شناخت در هر صورت علیت در عالم طبیعت خود نیز زیر مجموعه هایی دارد:

۱-۱- علیت در امور دنیوی

منظور از علیت در امور دنیوی تاثیر و تأثراتی است که در ارتباط با حیات دنیوی انسان و زندگی روزمره اوست چرا که فعل و انفعالات در پدیده های جهان طبیعت و حتی افعال آدمی معلول علل و عوامل شناخته و ناشناخته برای انسان است و هیچ چیزی از این قانون خارج نیست هر چند علت آن برای ما ناشناخته باشد و یا علت واقعی نباشد بعنوان مثال در قدیم علت اصلی فرزند آوری را عمل لقاح می‌دانسته اند اما با پیشرفت علم معلوم شد عمل لقاح فقط علت معدّ است و نقش دیگری در فرزند آوری ندارد و لذا بر طبق آیات قرآن هر چیزی علتی مشخصی دارد که در نزد خداوند معلوم است و در آیات قرآن از آن با عنوان «قدر» یاد شده است می‌فرماید: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) (حجر ۲۱)؛ مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌فرماید: به باور برخی منظور از «خَزَائِنُهُ» در آیه ی شریفه قدرت بی‌کران الهی در آفرینش و پدید آوردن پدیده ها و منظور از «انزال» ایجاد و پدید آوردن است چرا که انزال به مفهوم بخشش و روزی است و تفسیر آیه این است که همه نیکی ها و نعمت ها از سوی خداست و او بر اساس حکمت، مصلحت و نیاز انسان ها پدید می‌آورد و می‌بخشد (طبرسی، ج ۶، ص ۵۱۴) آیت الله مصباح می‌گوید: منظور از تقدیر الهی این است که خدای

متعال برای هر پدیده ای، اندازه و حدود کمی و کیفی و زمانی و مکانی خاصی قرار داده است که تحت تأثیر علل و عوامل تدریجی، تحقق می یابد. منظور از قضای الهی این است که پس از فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط یک پدیده، آن را به مرحله ی نهایی و حتمی می رساند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۱). علیت در امور دنیوی نیز به دو بخش تقسیم می شود:

۱-۱-۱- علیت در امور تکوینی

۱-۱-۱-۱- در نظام هستی

در رابطه با علیت در نظام هستی به سه بخش از آیات می توان تمسک نمود:

الف) تاثیر خداوند بر عالم هستی

ب) تاثیر متقابل اجزاء هستی بر یکدیگر

ج) تاثیرات افعال آدمی بر جهان هستی

در رابطه با گونه ی اول می توان به آیات خالقیت، ربوبیت، رازقیت و امثال آن استدلال نمود: آیاتی که عمل انسان را مخلوق خدا معرفی می کند آنجا که می فرماید: (وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ) (صافات ۹۶) آیاتی که خالقیت را فقط از آن می داند و بس مانند: (...قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (رعد/۱۶)، در رابطه با گونه ی دوم که مربوط به تأثیر و تاثرات طبیعی است می توان به آیات فراوانی استدلال نمود به عنوان مثال می فرماید: (وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (نور/۴۵)، (...وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ) (انبیاء، ۳۰)، «وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (نحل، ۶۵)، (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً) (حج، ۶۳)، «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا» (فاطر ۲۷).

در رابطه با گونه ی سوم یعنی تاثیر افعال آدمی بر جهان هستی نیز آیات فراوانی وجود دارد که می توان آنها را به دو بخش آثار مثبت و منفی تقسیم نمود در رابطه با آثار مثبت می فرماید: (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (اعراف، ۹۶).

و در رابطه با آثار منفی در قرآن، ده ها آیه پیرامون آثار و کیفر گناه آمده : است مانند: (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (بقره / ۵۹) و (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (شوری / ۳۰).

۱-۱-۲- در زندگی آدمی

۱-۱-۲-۱- بر زندگی فردی

از نگاه قرآن افعال آدمی به صورت نظام مندی بر زندگی آدمی تاثیر گذار می باشد و آیات بسیاری این حقیقت را گوشزد می نماید، در قرآن کریم حدود ۱۰۰۰ بار از عمل و عکس العمل به صورت های گوناگون سخن به میان آمده است که با ادغام موارد مشابه می توان به ۲۰۰ عنوان جداگانه دست یافت:

تقسیم بندی اولیه اعمال به صالح (مثبت و نیک) و طالح (منفی و بد) این عناوین را به صورت های ذیل خرد و مجزاً می کند: ۷۸ عنوان برای اعمال صالح؛ از قبیل تقوا، صبر، وفا، شکر؛ ۱۲۲ مورد اعمال طالح از قبیل کفر، کتمان، تحریف، عجب

و... بررسی همه آن‌ها تحقیق مستقلاً را طلب می‌کند این‌گونه تاثیر و تاثرات را می‌توان به دو بخش مثبت و منفی تقسیم نمود:

- تاثیرات مثبت

* تأثیر ایمان و عمل صالح بر زندگی انسان

در تعداد زیادی از آیات قرآن عنوان کلی عمل صالح به عنوان یکی از عوامل تاثیر گذار بر زندگی دنیوی انسان سخن به میان آمده است که شاهدی بر نظام تاثیر و تاثر در جهان هستی است، به عنوان نمونه می‌فرماید: (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ) (اعراف / ۵۸ - ۵۶)؛ از آیات فوق می‌توان دریافت هرچند رحمت الهی عام و مطلق است، تفاوت انسان‌ها در بهره‌مندی از این رحمت گسترده ی الهی، به تفاوت شخصیت و رفتار آنان باز می‌گردد و نیکوکاری، از عوامل جلب رحمت الهی است؛ همچنان‌که کفر و ناسپاسی، انسان را از رحمت الهی محروم می‌سازد. (طباطبایی، ۸، ۱۶۴، ۱۶۲)

* تاثیر اعمال خیر بر هدایت انسان

در قرآن شریف آیات بسیار وجود دارد که هدایت و ضلالت را به خداوند نسبت می‌دهد، روشن است که افعال خداوند بدون سبب و گزاف نیست بلکه ناشی از سبب است بنابراین هدایت پاداشی و ضلالت کیفری نیز ناشی از اسبابی است که خدا آفریده و انسان به کار می‌گیرد شاهد این سخن آیاتی است که یا بصورت کلی هدایت پاداشی را معلول پذیرش هدایت ابتدایی می‌داند و یا مصادیقی از هدایت ابتدایی را سببی برای هدایت پاداشی می‌داند در رابطه با نوع اول می‌فرماید: (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ) (محمد / ۱۷) هدایت در (اهْتَدَوْا) هدایت اولیه است یعنی اینها سخن حق و کلام رسول خدا (ص) را شنیدند و قبول کردند. در مرحله ی دوم، خداوند آنها را مورد هدایت خاصه قرار می‌دهد. اما کسی که از هدایت اول صرف نظر کند، از کرامت و هدایت خداوند محروم می‌شود که همان اضلال است. در مورد دیگر آمده است: (يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا) (مریم ۷۶) اما در رابطه با نوع دوم یعنی جایی که مصادیق را بیان می‌نماید می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: مجاهده در راه خدا (نک: عنکبوت ۶۹)، تقوای الهی (نک: بقره ۲)، تضرع و انابه به سوی خدا (نک: شوری ۱۳)، پیروی از رضایت الهی (نک: مائده / ۱۶) ایمان و اعتصام به ریسمان الهی (نک: نساء ۱۷۵) ایمان و عمل صالح (نک: یونس ۹).

* تقوا و گشایش زندگی مادی و معنوی انسان

در آیات قرآن تقوا به عنوان عامل گشایش در زندگی انسان و زندگی و افزایش رزق و روزی مادی و معنوی تصریح شده است، می‌فرماید: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) (طلاق ۲) این آیه در ارتباط با اثر مادی است و در رابطه با اثر معنوی می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقًا...) (انفال / ۲۹) تشخیص حق از باطل که در آیه فوق از ثمرات تقوا بشمار آمده است، هم در مقام اعتقاد است که شامل تفکیک ایمان و کفر و هدایت و ضلالت می‌شود؛ و هم در مقام عمل است که شامل تمایز میان اطاعت و معصیت می‌شود؛ و هم در مقام رأی و نظر است که فرق نهادن میان درست و نادرست را در برمی‌گیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۵۶) آیات بسیاری در خصوص آثار ایمان و تقوی وجود دارد که بررسی آن‌ها نشان می‌دهد پی‌آمدهای دنیوی و اخروی زیر را در پی دارد:

۱- رهایی و نجات یافتن از سختی ها و غم و اندوه در دنیا (نک) زمر/ ۶۹، طلاق/ ۳و۲، انعام/ ۴۸، جن/ ۱۳، یونس/ ۱۰۳ و نمل/ ۵۳).

۲- آسان شدن کارها (نک: طلاق/ ۴)، مایه‌ی بصیرت و تشخیص حق از باطل (نک: انفال/ ۲۹، طلاق/ ۲، یونس/ ۹)، رسیدن روزی از جایی که انسان انتظار ندارد (نک: طلاق/ ۳و۲)، بخشش گناهان و اجری با عظمت در آخرت (نک: عنکبوت/ ۷، محمد/ ۳۹، آل عمران/ ۵۷ و ۱۷۹، فرقان/ ۲۵)، کسب بهشت و نعمت های آن (نک: آل عمران/ ۱۵ و ۱۹۸، مائده/ ۶۵)، یاری خداوند و دفع مکر و حيله‌ی دشمنان (نک: حج/ ۳۸)، تسلط بر نفس و تقویت اراده (نک: آل عمران/ ۱۸۶)، برخورداری از زندگانی پاک (نک: نحل/ ۹۷)، ایمنی و آرامش (نک: رعد/ ۲۸ و فتح/ ۴)، کسب درجات علمی (نک: مجادله/ ۱۴)، برخورداری از هدایت الهی (نک: یونس/ ۹) و انعام/ ۸۱)، ثبات قدم (نک: ابراهیم/ ۲۷)، تجارت سودمند و نجات از عذاب دردناک (نک: صف/ ۱۱و۱۲)، پذیرش اعمال (نک: مائده/ ۲۷).

* استغفار و نزول خیرات در زندگی مادی

در بعضی از آیات قرآن از سببیت استغفار و توبه در نزول خیرات و برکات در زندگی دنیوی و افزایش مال و فرزند سخن به میان آمده است که می تواند دلیلی بر نظام اسباب در جهان هستی باشد می فرماید: (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا) (نوح / ۱۰ - ۱۲).

* تاثیر قرض الحسنه در زندگی مادی و معنوی انسان

از جمله امور دیگر که به قضاوت آیات بسیاری بر زندگی انسان اثر گذار می باشد قرض الحسنه است به عنوان نمونه می فرماید: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (بقره ۹۲) در این آیات با تأکید بر ربوبیت الهی در تأمین و تعیین رزق، انفاق و بخشش مال در راه خدا سبب افزایش و گسترش رزق و روزی و مال و ثروت انسان در زندگی دنیوی دانسته شده است. در واقع خداوند که روزی دهنده حقیقی است، انفاق را یکی از راهها و اسباب خیر و برکت در زندگی دنیوی دانسته و تأکید کرده است که بدون بخشش و گذشت از آنچه دوست دارید، به خیر و نیکی و نیکوکاری نمی رسید و خدا که بهترین روزی دهندگان است، انفاق شما را با لطف و فضل خود در دنیا و آخرت، چندین برابر پاداش خواهد داد؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۸۸ و ۳۹۹) البته انفاق، منحصر در انفاق مالی و مادی نیست و شامل انفاق معنوی در باب دارایی های غیر مادی نیز می شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۸، ص ۶۵۸) به نظر می رسد این آیه بیانگر این است که تا انسان از آنچه دوست دارد، نبخشد و تا گذشت بزرگی در زندگی خود انجام ندهد، به جایی نخواهد رسید نزول برکت الهی و افزایش خیرات از ناحیه خداوند که در این آیات از آن سخن گفته شده است، در طول سایر اسباب و عوامل، از جمله اعمال و رفتار انسان است، نه در عرض آنها؛ از این رو، تأثیر اراده الهی تأثیر اسباب و علل دیگر را باطل نمی کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۲۹۱). آنچه بیان شد نمودهای از تاثیر افعال نیک بر حیات مادی و معنوی انسان است که استقصای آن تحقیق مطولی را طلب می نماید تاثیر کارهایی از قبیل صبر، احسان، نماز، روزه، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، شکر و امثال آن که در آیات بی شماری آمده است؛ البته اگر روایات را ضمیمه نماییم موارد بسیار دیگری از این تاثیر و تاثرات بدست خواهد آمد که همگی اصل علیت را اثبات می نماید.

-تأثیرات منفی

در قرآن، ده ها آیه پیرامون آثار منفی با عنوان کیفر گناه آمده است البته گاه با عناوین کلی و گاه با عناوین جزئی، در رابطه با عنوان کلی می توان به آیه ی (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (الاعراف/ ۹۶) اشاره نمود، همچنین در رابطه با مطلق گناه می فرماید: (...فَاعْلَم أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ...) (المائده/ ۴۹) و (...فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ...) (انعام، ۶)، (...فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا) (شمس، ۱۴)؛ روشن است که حرف «با» در آیات شریفه به معنای سببیت است و می تواند دلیلی بر نظام اسباب باشد این کیفر مادی است اما در بعضی از آیات قرآن نیز به تأثیر گناه بر بینش و معرفت انسان اشاره دارد که می تواند دلیلی بر وجود رابطه ی سببیت در افعال آدمی باشد خداوند می فرماید: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ) (روم / ۱۰) آیه ی فوق به خوبی بیانگر تأثیر گناه بر معرفت انسان است و روشن می سازد که تعدی و تجاوز از اعتدال فطری و غرق شدن در شهوات و گناهان، کار انسان را به انکار قیامت و زندگی اخروی و تکذیب آیات الهی و باطل شمردن و افسانه دانستن آن می کشاند. (ابن عربی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۷۷۹) در حقیقت، تکرار و انباشته شدن گناهان و رسوخ آن در قلب، حجاب میان انسان و نور حق و حقیقت می شود و قلب آدمی، دیگر به صفای فطری و پاکی نخستین خود باز نمی گردد (ابن عربی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۷۷۹) در رابطه با عناوین جزئی به برخی از آیات قرآن که می توان آن ها را شاهدهی بر نظام علت و معلول میان انسان و جهان هستی محسوب نمود اشاره می شود:

***اعمال ناشایست سبب ضلالت کیفری:** در قرآن شریف آیاتی وجود دارد که حاکی از آن است ضلالت هر چند به خدا نسبت داده شده است اما در واقع ناشی از اسبابی است که بشر به کار می گیرد و اگر به خدا نسبت داده می شود ارز باب ایجاد سبب و سببیت است اسباب ضلالت کیفری از نگاه قرآن عبارتند از: نفاق (نساء/ ۸۹)، ظلم (بقره/ ۲۵۸)، شک (غافر/ ۳۴۹)، کفر (بقره/ ۲۶۴)، فسق (مائده/ ۱۰۸)، کذب (زمر/ ۳۹)، اسراف (غافر/ ۲۸)، عدم ایمان به آیات الهی (نحل/ ۱۰۴)؛ روشن است که این گناهان می تواند سببیت برای امور دیگر هم داشته باشد که به برخی از آن ها اشارت می رود: فسق سبب رجز: می فرماید: (فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْأً مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (بقره/ ۵۹)، ظلم سبب خرابی آبادی ها (نمل/ ۵۲)، خطا سبب غرق شدن (نوح/ ۲۵).

***کلاه شرعی سبب عذاب الهی:**

در قرآن حيله نیرنگ برای رسیدن به منافع دنیایی، بوزینه صفتی را در پی خواهد داشت، می فرماید: «و شناخته اید آن گروه را که در روز شنبه از حد خود تجاوز کردند، پس به آنها خطاب کردیم: بوزینگانی خوار و خاموش گردید (بقره/ ۶۵).. پی آمد این حيله ی شرعی، شیوع و رسوخ صفت بوزینگی و حقه بازی در این قوم و نسل شد. آنان چون ظاهراً دستور الهی را انجام می دادند، اما در حقیقت تخلف می کردند، از این رو قانون الهی نیز شکل ظاهری آنان را محفوظ داشته و قلب و باطن آنها را دگرگون ساخت و به بوزینه تبدیل کرد (بروجردی، ۱۳۶۶، ۲، ۴۷۶ و بلاغی، ۱۳۸۶، ۲، ۲۰۴).

***کم فروشی:** قرآن کم فروشی را موجب فساد و اختلال در نظام اقتصادی دانسته است، می فرماید: (فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (اعراف/ ۸۵)، - بنابراین، حق پیمانانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید! و در روی زمین، بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید! علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه می گوید: «آنچه را که یک انسان در زندگی اش احتیاج ضروری دارد و آنچه را هم که باید در مقابل به عنوان بها بپردازد با پیمانانه یا وزن اندازه گیری می کند و زندگی خود را براساس این اندازه گیری و این تدبیر اداره می کند.

بنابراین اگر در معامله‌ای از راه نقص پیمانہ و میزان به او خیانتی شود که خودش ملتفت نگردد تدبیر او در زندگی‌اش تباہ و تقدیر و اندازه‌گیری‌اش باطل می‌شود ... در نتیجه دیگر نمی‌تواند به درستی نظر و حُسن تدبیر خود اعتماد کند، و در مسیر زندگی دچار آشفتگی می‌شود و این، خود، فساد است. حال اگر این فساد در اجتماع شیوع یابد، چیزی نمی‌گذرد که وثوق و اعتماد افراد به یکدیگر از دست می‌رود و امنیت عمومی از آن جامعه رخت برمی‌بندد و این، خود، نکبتی است عمومی که صالح و ناصالح و کم‌فروش و غیر کم‌فروش را به یک‌جور دامن‌گیر می‌شود و اجتماعشان براساس نیرنگ و افساد حیات اداره می‌شود نه براساس تعاون برای تحصیل سعادت.. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۰، ۳۵۱).

۱-۱-۲-۲- بر زندگی اجتماعی

نوع دیگر از سببیت که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود علیت در امور اجتماعی است تغییر سرنوشت انسانها را ناشی از اعمال خود انسان‌ها می‌داند، می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (رعد، ۱۱) خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند و در جای دیگر می‌فرماید: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (شوری، ۳۰) و هر گرفتاری که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و (خدا) بسیاری را نیز عفو می‌کند» و یا در مورد آثار معنوی می‌فرماید: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (مطففین، ۱۴) چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان همانند زنگاری بر دل‌هایشان نشست است» در آیه دیگر می‌فرماید: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (روم ۴۱) فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند! آیه فوق معنی وسیع و گسترده‌ای را پیرامون ارتباط «فساد» و «گناه» با یکدیگر بیان می‌کند، که نه مخصوص سرزمین «مکه» و «حجاز» است و نه عصر و زمان پیامبر(ص)، بلکه به اصطلاح از قبیل «قضیه حقیقیه» است که پیوند «محمول» و «موضوع» را بیان می‌کند، به عبارت دیگر، هر جا فساد ظاهر شود، بازتاب اعمال مردم است، و در ضمن، یک هدف تربیتی دارد، تا مردم طعم تلخ نتیجه اعمالشان را بچشند، شاید به خود آیند. (مکارم، ۱۳۷۶، ۱۶، ۳۴۶).

۱-۱-۲- تاثیر و تاثیر در امور قرار دادی

درقرآن کریم آیاتی به چشم می‌خورد که حاکی از نظام سببیت در امور قرار دادی در دنیا و آخرت است نمونه بارز این سببیت در عالم دنیا در قرآن حدود و دیات و شرایط اعمال و عبادات است که به جهت اختصار از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌شود.

۱-۲- تاثیر و تاثیر در امور اخروی

نوعی دیگر از تاثیر و تاثیر که قرآن کریم از آن یاد می‌کند سببیت افعال آدمی در عالم آخرت است که در آیات بسیاری به آن اشارت رفته است این تاثیر و تاثرات را از چند جهت و به اعتبارات مختلف می‌توان تقسیم نمود از جهتی می‌توان آن را به تکوینی و قراردادی تقسیم نمود و از طرف دیگر می‌توان آن‌ها را به آثار مثبت و منفی تقسیم کرد احباط و تکفیر نمود روشنی از وجود رابطه سببیت در این عالم است گاهی با عنوان کلی و گاه با عناوین جزئی این حقیقت بیان شده است به عنوان نمونه می‌فرماید: (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (نمل - ۹۰) آنان که اعمال بدی انجام دهند، به رو در آتش افکنده می‌شوند، آیا جزایی جز آن چه عمل می‌کردید خواهید داشت»، (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا) (جن / ۲۳) و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند،

آتش دوزخ از آن او است، جاودانه در آن می مانند» در قرآن ۱۶ بار سخن از «حبط عمل» به میان آمده است که از مجموع آن ها چنین نتیجه می گیریم گناهان بزرگی همچون: کفر، شرک، تکذیب آیات الهی و انکار معاد، ارتداد، مخالفت با پیامبران موجب حبط است از طرف دیگر اعمالی همچون ایمان، تقوای الهی، هجرت و جهاد، صدقه، توبه، پرهیز از گناهان کبیره اسبابی برای تکفیر می باشد به عنوان مثال می فرماید: **(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا)** (نساء/ ۳۱) اگر از گناهان کبیره ای که از آن نهی شده اید اجتناب کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می سازیم.» افزون بر مفسران گرانسنگ، فلاسفه نیز تاثیر و تاثرات اعمال را به گونه هایی بیان نموده اند، مرحوم ملاصدرا این تاثیرات را این گونه بیان می کند: «مطابق اصول فلسفی حکمت متعالیه افعال و اعمال صادره از انسان، اگرچه عرض بوده و بقا ندارد، اما تکرار آن ها موجب پیدایش صفات و ملکات می شود و همین صفات و ملکات در جهان دیگر، سبب پیدایش موجودات آن جهانی خواهد بود. نعمت ها و نعمت های اخروی محصول اعمال و عقاید نیک و بد این جهان گذراست. پاداش ها و کیفرهای اخروی، صورتهایی قائم به نفس از نوع قیام فعل به فاعل هستند، این صور که همگی ناشی از نفس اند، مانند خود نفس از شعور و حیات ذاتی برخوردارند، چه این که از شئون، تطورات و اطلاق اویند. صدرالمتالهین در همه ی موارد فوق به آیات و روایات عدیده نیز استشهد می کند.» (ملاصدرا، ۱۹۹۰، ۹، ۲۹۰) لذا می توان گفت آنچه از آیات و روایات فراوان به دست می آید اصل تاثیر و تاثر است اما ممکن است نوع رابطه به گونه دیگری غیر از روابط حاکم بر عالم مادی باشد، آیت الله مصباح می فرماید: «پس باید گفت، شکی نیست که رابطه بین کردارهای انسان در این جهان، با نتایج اخروی آن از قبیل روابط دنیوی نیست؛ بلکه نوع دیگری است که برای ما قابل فهم نیست. نتیجه آنکه رابطه بین کارهای ما و نتایج اخروی، رابطه علیت و با معنای دقیق تر، رابطه عینیت است؛ اما نه به این معنا که عین همان کاری که انجام داده ایم با همان شکل و با همان ویژگی ها در آنجا پیش روی ما خواهد آمد. پس باید گفت بین صورت دنیوی اعمال ما با صورت اخروی آن، رابطه ای هست که برای ما شناخته شده نیست. مرتبه ای از وجود است در عالمی دیگر، که آن عالم برای ما ناشناخته است؛ اما هرچه هست، از موجودی که در این جهان است به وجود می آید و شکل دهنده آن، ایمان، عمل صالح و نیت ناب و زلال «لله» یا کفر و عصیان و نیت شیطانی است.» (مصباح، ۱۳۸۴، ۲۵۲)

۲- علیت در ماوراءطبیعت

مراد از عالم طبیعت، عالم ماده و منظور از ماورای طبیعت، عوالم غیر مادی (عالم مجردات) است. ماوراء الطبیعه را در متون اسلامی عالم غیب گفته اند. آن چنان که گذشت هر حادثه و پدیده ای معلول علل و عواملی است که در پیدایش آن موثر می باشند حال اگر به حادثه ای برخورد شود که نتوان با علل و عوامل طبیعی آن را توجیه نمود به ناچار باید پذیرفت که علل دیگری غیر از علل مادی در پیدایش آن تأثیر گذار بوده است چرا که قانون علیت قانونی عقلی و مسلم است به عنوان مثال اقتضای آتش آن است که بسوزاند اگر در داستان حضرت ابراهیم این قضیه اتفاق نمی افتد کاشف از این خواهد بود که عللی ماورا طبیعی در کار است که مانع از سوزاندن شده است و یا اگر چاقو از بریدن گلوی اسماعیل سر با می زند نشانگر آن است که سببی ماوراءطبیعی مانع از بریدن شده است تمام موارد اعجاز در قرآن شریف می تواند از این قبیل باشد که مواردی از آن در بحث از انواع اسباب خواهد آمد.

انواع سبب

همانطور که گفته شد در نظام اسباب سه مولفه سبب و مسبب و سببیت وجود دارد که سبب و سببیت را خداوند ایجاد نموده و در واقع خلق می نماید اما به کار گیری سبب به دست مخلوقات و تاثیر آن بدست خداوند و بوجود آمدن مسبب از ناحیه سبب است، حال سخن در این است که اسبابی که در واقع واسطه موجد اشیا از ناحیه خداوند است بر سه گونه است که قرآن شریف به هر سه مورد اشاراتی نموده است:

۱- اسباب طبیعی مادی

این نوع از اسباب بر اساس سنتهای الهی هر گاه کامل شود عمل می نماید و مسبب را ایجاد می نماید بعنوان مثال آتش سبب حرارت است بنابراین اگر تمام مقتضیات لازم فراهم باشد و مانعی در کار نباشد که آن مانع نیز خودش از اسباب است حرارت ایجاد می شود، موجب احتراق چوب آتش است حال اگر آتش موجود باشد و مانعی مانند رطوبت در کار نباشد و معد نیز موجود باشد چوب در حال سوختن است به عبارت دیگر مقتضی موجود، مانع مفقود و معد نیز حاضر است در این صورت سبب عمل نموده و مسبب موجود است تمام نظام عالم طبیعت بر همین منوال است و شکل گیری هیچ پدیده ای از این قانون مستثنی نیست. با مراجعه به قرآن شریف بدست می آید که خداوند متعال نه تنها استفاده از اسباب طبیعی را رد نکرده است، بلکه در موارد گوناگون به استفاده از آن دستور داده است و اساسا سنت الهی بر این است که کارها را از طریق اسباب محقق بسازد به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره نمود:

سببیت و سایل نظامی برای آمادگی نظامی

در برخی از آیات به مؤمنان دستور می دهد تا آنجا که می توانند از اسباب و وسایل عادی استفاده کنند، می فرماید: (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ) (انفال / ۶۰) هر نیروی را در اختیار دارید برای مقابله آماده کنید و از اسبهای ورزیده فراهم سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید؛ اطلاق آیه شریفه تمامی اعصار و امکنه و تمامی تجهیزات نظامی را شامل می شود روشن است که آیه به روشنی دلالت بر استفاده از اسباب طبیعی دارد و یا در رابطه با نماز خوف می فرماید: (... وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أُمَّتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً...) (نساء / ۱۰۲)؛ و هرگاه شخص تو در میان سپاه اسلام باشی و نماز بر آنان به پا داری باید آن‌ها با تو مسلح به نماز بایستند، (از استفاده وسیله و اسباب جنگی حتی در حال نماز هم غافل نباشند) و چون سجده نماز به جای آوردند (و نماز را فرادی تمام کردند) در پشت سر شما رفته و گروهی که نماز نخوانده بیایند و با تو نماز گزارند و البته با لباس جنگ و اسلحه، زیرا کافران آرزو و انتظار دارند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید تا ناگهان یکباره بر شما حمله‌ور شوند...» در این آیات استفاده از اسباب طبیعی لباس جنگ و اسلحه مورد توجه قرار گرفته است.

استفاده از شب بعنوان وسیله ای برای خروج

هنگامی که خداوند اراده می کند قوم لوط را عذاب کند به آن حضرت فرمان می دهد شب را سبب و وسیله قرار داده شبانه از آن دیار خارج شود می فرماید: (قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِهَلِكِكَ بِهِ قَطْعَ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ...) (هود / ۸۱) فرشتگان به لوط گفتند: ما رسولان پروردگار توایم و هرگز دست آزار قوم به تو نرسد، تو اهل بیت خود را در پاسی از شب از این دیار بیرون بر و از شما هیچ کس نباید وا بماند جز آن زن (کافر) تو که آن هم با قوم تو باید هلاک شود. همین مطلب در رابطه با حضرت موسی(ع) نیز آمده است، آنجا که می فرماید: «فَأَسْرِبْ بِه عِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ»، بندگان مرا شبانه حرکت ده که آن‌ها به تعقیب شما

می‌آیند، در آیات شریفه خداوند متعال به حضرت موسی(ع) فرمان می‌دهد از اسباب و وسایل طبیعی یعنی سیر شبانه استفاده کند تا از چشم دشمنان مخفی بمانند، در حالی که خداوند متعال می‌توانست بدون اسباب طبیعی و با استفاده از اسباب ماورا طبیعی، آن‌ها را مخفی کند و از شر دشمنان در امان دارد.

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز در هنگامه هجرت کند از اسباب طبیعی استفاده نمود، و از یک سو دستور داد علی (ع) در بسترش بخوابد و از طرف دیگر از شب بعنوان سبب طبیعی استفاده نمود و به طور مخفی از مکه بیرون رفت، و از آنجا به جای اینکه به طرف مدینه حرکت کند، به غار ثور ادامه مسیر داد و در آنجا دو سه روزی پنهان گشت خداوند متعال در آنجا نیز برای پنهان نمودن پیامبر و منحرف نمودن دشمن از تار عنکبوت که از اسباب طبیعی استفاده نمود و در حالی که مرتباً از بیراهه می‌رفت، شب‌ها حرکت می‌نمود و روزها مخفی بود تا به دروازه مدینه رسیدند. همچنین در زندگی، بابرکت و پر از فراز و نشیب پیامبر اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه، نیز می‌بینیم که خود تمام کارهای کشوری و لشکری و قضای و اجتماعی را انجام می‌دادند، و به امور فقراء اعم از مهاجرین و انصار رسیدگی می‌کردند و در میدان جنگ و نبرد با کفار و مشرکین از تاکتیک‌های جنگی و نظامی و از اسباب و وسایل که مظنه پیروزی با استفاده از آن‌ها می‌رفت، استفاده می‌نمودند و در عین حال از نظر توکل داشتن به خدا در بالاترین مرتبه آن قرار داشت. بنابراین روح توکل که تمام وجود مبارک پیامبر گرامی اسلام (ص) را پر کرده بود مانع از این نشد که از اسباب ظاهری لحظه‌ای غفلت کند. اصولاً مشیت خداوند بر این قرار گرفته، که در این جهان مردم برای رسیدن به مقصود، از اسباب و وسایل موجود کمک بگیرند، همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق (ع) آمده است: «**ابی الله ان یجری الاشیاء الا به اسباب فجعل لكل شیء سبباً**»؛ اراده خداوند بر این قرار گرفته که همه چیز مطابق اسباب جریان یابد، به همین جهت برای هر چیزی سببی قرار داده است. بنابراین بی‌اعتنای به عالم اسباب نه تنها توکل نیست بلکه به معنی بی‌اعتنای به سنت‌های الهی است و این کار با روح توکل نا سازگار، و برخلاف سنت‌های قرار داده شده از طرف خدای سبحان در عالم طبیعت حرکت کردن است.

۲- اسباب معنوی

قرآن کریم نوعی دیگر از اسباب را معرفی نموده است که از دایره اسباب طبیعی خارج است و دست یابی به آن از طریق حواس ظاهری و حتی ادراکات عقلی ممکن نیست و دستیابی و آگاهی از آن فقط از طریق وحی صورت می‌گیرد، این اسباب نیز مانند اسباب مادی و یا قوی تر از آن می‌تواند می‌تواند موجب تاثیر و تاثراتی در زندگی بشر گردد بعبارت دیگر در عالم وجود که عالم حقیقت است ناپیدایی وجود دارد که می‌تواند تاثرات شگرفی را در زندگی بشر داشته باشد در آیات شریفه قرآن و روایات اهل بیت به وفور این گونه رویط ناپیدا وجود دارد البته اثبات این روابط از طریق حس و عقل ممکن نیست چرا که از دایره حس و عقل خارج است حس اموری را ثابت می‌کند که قابل اثبات تجربی باشد در حالی که اسباب معنوی قابلیت اثبات در آزمایشگاه را ندارد همچنین اثبات عقلی آن ممکن نیست چرا که عقل فقط کلیات این امور را اثبات می‌کند و از اثبات جزئیات آن عاجز است این امور ناپیدا که در زندگی بشر تاثرات بسیاری دارد را می‌توان از راه متون شرعی و بعبارت دیگر وحی بدست آورد چرا که خواص اشیاء، نحوه و میزان تاثیر و تاثرات آن، فقط در حیطه علم الهی است که عالم به همه مصنوعات خود است و روشن است که صانع هر چیزی آگاه ترین شخص به مصنوع خود است و به ساز و کارها و عوامل سازگار با آن آگاه است و لذا خداوند متعال باید از طریق انبیا و اولیاء خود این روابط پنهان را آشکار سازد تا انسان در طریق وصول به مقصد متعالی که معلول علل و عوامل ظاهر و پنهان در حیات ناسوتی و ملکوتی

انسان است آگاه سازد که البته از این فعل الهی در اصطلاح متکلمان با عنوان قاعده لطف و در لسان فلاسفه به قانون هدایت عامه مشتهر است در رابطه با این دسته، آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشارت می‌رود:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (اعراف/ ۹۶)

اگر اهل شهرستان‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌نمودند البته درهای برکات آسمان‌ها و زمین را بر آنها می‌گشودیم ولی پیغمبران و کتابهای الهی را تکذیب نمودند پس آنان را باعمالشان گرفتار نمودیم. ظاهر آیه شریفه آن است که سبب معنوی و مسبب مادی می‌باشد، چنانچه در تفسیر آیه شریفه آمده است در اینکه منظور از "برکات" زمین و آسمان، چیست در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را به نزول باران و روئیدن گیاهان تفسیر کرده‌اند، و بعضی به اجابت دعا و حل مشکلات زندگی، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از برکات آسمانی، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی برکات مادی بوده باشد، اما با توجه به آیات گذشته تفسیر اول از همه مناسبتر است، زیرا در آیات گذشته که مجازات‌های شدید مجرمان و طغیانگران را شرح می‌داد، گاهی اشاره به فرود آمدن سیلاب از آسمان، و طغیان چشمه‌ها از زمین (همانند طوفان نوح) و گاهی اشاره به صاعقه‌ها و صیحه‌های آسمانی، و گاهی زلزله‌های وحشتناک زمینی شده بود، در آیه مورد بحث این حقیقت مطرح است که این مجازات‌ها واکنش اعمال خود آنها بود و گرنه اگر انسان پاک و با ایمان باشد به جای اینکه عذاب از آسمان و زمین فرا رسد، برکات خدا از آسمان و زمین بر او می‌بارد، این انسان است که برکات را تبدیل به بلاها می‌کند. (مکارم شیرازی، ج ۶، ص ۲۶۶)، برخی دیگر گفته‌اند: «آسمان قوه فاعله، و زمین قوه منفعله، به عبارت دیگر، آسمان به منزله «أب» و زمین به منزله «ام» مقرر، و از این دو، به خلق الهی و تدبیر سبحانی جمیع منافع و خیرات حاصل شود. یا مراد به برکات سماء، اجابت دعا، و برکات زمین، روا شدن حاجات لکن اکثر بر قول اول و مقوی آن است که نوح علیه السلام فرمود: **یرسل السماء علیکم مدرارا الایه.**» (حسینی شاه عبدالعظیمی، ج ۴، ص ۱۴۶) هر چند برخی دیگر از مفسران مسبب را اعم از مادی و معنوی گرفته‌اند: اگر مردم قریه‌های عالم کبیر یا قریه‌های عالم صغیر، با بیعت عام ایمان می‌آوردند، یا با بیعت خاص تقوی پیشه خود می‌ساختند، درهای برکات خود را بر آنها می‌گشودیم. زیرا که تقوای حقیقی ممکن نیست حاصل شود مگر با ولایت که با بیعت خاص حاصل شود، زیرا که حقیقت تقوی چنانکه گذشت عبارت از دوری جستن از راه کج نفس است که سالک را به ملکوت سفلی می‌رساند. و به عبارت دیگر: تقوی عبارت از دوری جستن از سلوک به ملکوت سفلی که سرای جنیان است، و این دوری جستن ممکن نیست مگر با تشخیص راه راست که سالکش را به ملکوت علیا و سلوک آن راه می‌رساند، و این امتیاز و شناخت راه مستقیم حاصل نمی‌شود مگر به سبب ولایت که با بیعت خاص دعوت باطنی متحقق می‌شود. زیرا که با آن بیعت است که در قلب به ملکوت علیا باز می‌شود و راه قلب به آن ملکوت علیا که همان طریق مستقیم است ظاهر و هویدا می‌گردد. و برای اشاره به همین معنی، تقوی را از ایمان مؤخر نمود اگرچه به معنی دیگر بر ایمان مقدم است یا معنی آن این است که اگر اهل قریه‌ها با ایمان خاص ایمان بیاورند، که با بیعت خاص ولوی حاصل می‌شود، و از آنچه که منافی با ایمانشان است بپرهیزند، ایمانی که داخل د قلب می‌شود آن فعلیتی است که در قلب مؤمن از قبول ولایت و از ذکری که از صاحب ذکر اخذ شده است و از فکر حاصل می‌شود. و فکر عبارت از ملکوت امام و صورت مثالی او که در قلب مؤمن سالک بر اثر مداومت ذکر حاصل می‌گردد، در این حال آن صورت ملکوتی را در آینه سینه‌اش مشاهده می‌کند، این معنی در عالم کبیر است، و اما در عالم صغیر معنی آیه این است که اگر اهل قریه‌ها (قوا و اعضاء و استعدادهای درونی انسان) ایمان بیاورند و به حکومت عقل اذعان کنند، و مخصوصا عقلی که مطیع ولی امر باشد و او را در حکومتش اطاعت کنند و از مخالفت احکام او پرهیز نمایند (ترجمه بیان السعادة، ج ۵، ص ۳۶۸)

- (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا) (طلاق / ۲-۳) و هر کس از محرمات الهی به خاطر خدا و ترس از او بپرهیزد و حدود او را نشکند، و حرمت شریعتش را هتک ننموده، به آن عمل کند خدای تعالی برایش راه نجاتی از تنگنای مشکلات زندگی فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد، و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته‌اش را [به هر کس که بخواهد] می‌رساند یقیناً برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. «(طلاق، ۲ و ۳) در آیه شریفه سبب معنوی است اما مسبب در قسمت اول آیه می‌تواند امری مادی یا معنوی باشد و در قسمت دوم امری مادی است که روزی باشد مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «چون شریعت او فطری است، و خدای تعالی بشر را به وسیله آن شرایع به چیزی دعوت می‌کند که فطرت خود او اقتضای آن را دارد، و حاجت فطرتش را بر می‌آورد، و سعادت دنیایی و آخرتیش را تامین می‌کند، و از همسر و مال و هر چیز دیگری که مایه خوشی زندگی او و پاکی حیاتش باشد، از راهی که خود او احتمالش را هم ندهد و توقعش را نداشته باشد روزی می‌فرماید، پس مؤمن این ترس را به خود راه ندهد که اگر از خدا بترسد و حدود او را محترم بشمارد و به این جهت از آن محرمات کام نگیرد، خوشی زندگیش تامین نشود، و به تنگی معیشت دچار گردد، نه، اینطور نیست، برای اینکه رزق از ناحیه خدای تعالی ضمانت شده و خدا قادر است که از عهده ضمانت خود بر آید.» (طباطبایی، ج ۱۹، ص ۵۲۶).

- (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا) (نوح، ۱۰) سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است، تا از آسمان برایتان پی در پی باران فرستد و شما را به اموال و فرزندان مدد کند و برایتان بستانها و نهرها بیافریند. «سبب استغفار و مسبب امری یک امر معنوی و چند امر مادی است می‌فرماید: «به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی، و پنج نعمت بزرگ مادی به آنها وعده داده، نعمت بزرگ معنوی بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمتهای مادی: ریزش بارانهای مفید و به موقع و پر برکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغهای پر برکت، و نهرهای آب جاری آری ایمان و تقوی طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است.» (مکارم شیرازی، ج ۲۵، ص ۷۰)

- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ قُرْآنًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (فرقان ۲۹) ای اهل ایمان، اگر خدا ترس و پرهیزکار شوید خدا به شما فرقان بخشد (یعنی دیده بصیرت دهد تا به نور باطن حق را از باطل فرق گذاری) و گناهان شما را بپوشاند و شما را بیامرزد، که خدا دارای فضل و رحمت بزرگ است «فرقان» به معنای چیزی است که میان دو چیز فرق می‌گذارد، و آن در آیه مورد بحث به قرینه سیاق و تفریعش بر تقوا فرقان میان حق و باطل است، چه در اعتقادات و چه در عمل، فرقان در اعتقادات جدا کردن ایمان و هدایت است از کفر و ضلالت، و در عمل جدا کردن اطاعت و هر عمل مورد خشنودی خدا است از معصیت و هر عملی که موجب غضب او باشد، و فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل، همه اینها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا به دست می‌آید، در آیه شریفه هم فرقان مقید به یکی از این چند قسم تفرقه نگشته، و اطلاقش همه را شامل می‌شود، علاوه بر اینکه در آیات قبلی تمامی خیرات و شرور را ذکر کرده بود، پس فرقان در آیه مورد بحث شامل همه انحاء خیر و شر می‌شود، چون همه احتیاج به فرقان دارند. (طباطبایی، ج ۹، ص ۷۱) در تفسیر شریف بیان السعاده منظور از فرقان را نور ولایت قرار داده می‌گوید: «اگر در مخالفت رسول صلی الله علیه و آله از خدا بترسید جعل لکم فرقاناً خدا برای شما نوری قرار می‌دهد که بین حق و باطل فرق نهید، و آن نور ولایت است. پس منظور از تقوی آن گونه پرهیزگاری است که بر

ایمان خاص مقدم باشد. یا مقصود این است که اگر از منحرف شدن از طریق مستقیم و راههای نفسانی کج بپرهیزید و با ایمان خاصّ که با بیعت خاصّ ولوی داخل در قلب می‌شود در امر ولایت داخل شوید خداوند برای شما فرقان و تمییز بین حقایق و حدود و اصیل بودن و اعتباری بودن آن قرار می‌دهد. زیرا که ولایت حقیقت تقوی است و تقوی خودداری از انحراف به راههای نفسانی است و آن حاصل نمی‌شود مگر با رسیدن به راه خدا که با ولایت محقق می‌شود. پس مقصود از تقوی، تقوای حقیقی است که با ایمان خاصّ حاصل می‌شود. بدان که حقیقت تقوی- که همان خودداری از پیروی نفس در عالم صغیر، و خودداری از پیروی اصل شرور و سایه‌هایش (نمودهایش) در عالم کبیر است- حاصل نمی‌شود مگر با پیروی از عقل در عالم صغیر، و یا پیروی از علی علیه السلام در عالم کبیر، و پیروی عقل نیز حاصل نمی‌شود مگر با پیروی از علی علیه السلام و قبول ولایت او با ایمان خاصّ. زیرا انسان تا در ولایت داخل نشود و ایمان به قلبش راه نیابد در قلبش باز نمی‌شود، و هر کاری را انجام دهد و به اعتقاد خودش از آثار تقوی باشد صدور کار از ناحیه نفس او بر می‌گردد، پس آنچه را که تصوّر کرده بود تقوی است، در حقیقت تقوی نبوده است. آنگاه که شخص ولایت را با شرایط مقرر نزد آنان (علی علیه السلام و خلفای آنحضرت) قبول نمود در قلبش باز می‌شود و به سوی وحدت رو می‌آورد و به کثرت پشت می‌کند و با پشت کردن به کثرت، امثال امر خدا برایش حاصل می‌شود. پس هر کاری را که از این جهت انجام دهد پرهیز از راههای نفس و کثرت بوده و سر انجام آن وحدت می‌باشد. (خانی، ج ۶، ص ۳۵).

۳- اسباب ماورا طبیعی

قرآن کریم به نوع دیگری از علل و اسباب نیز تصریح دارد که می‌توان نام آن‌ها را اسباب ماورا طبیعی گذاشت چرا که از دایره اسباب طبیعی و معنوی خارج است اما متون دینی آن را اثبات نموده و عقل انسان آن را نفی نمی‌کند بعنوان مثال به حسب ناموس طبیعی یک انسان اگر بخواهد متولد شود، یک راه بیشتر ندارد، و آن اینکه باید مذکر و مونثی وجود داشته باشد و نطفه آن‌ها ترکیب شود تا انسانی پدید آید اما آیا غیر آن محال است و نمی‌شود علت دیگری جایگزین آن شود عقل در اینجا این احتمال را نفی نمی‌کند. بلکه می‌گوید: ما تا بحال این طور دیده ایم و به این شکل یافته ایم، ولی ممکن است به شکل دیگری که ما هنوز به رازش آگاه نشده ایم با «دمیدن» اوول زن استعداد اسپرم مرد را نیز پیدا کند و اگر چنین بشود، قانون علیت نقض نشده بلکه ناموس طبیعت نقض گردیده است. و این معنایش معجزه است یعنی: معجزه خرق نوامیس طبیعت است نه نقض قانون علیت خلاصه مطلب آنکه کشف همه علت‌های واقعی در قدرت بشر نیست و بلکه در بسیاری از موارد بر او پوشیده است و انسان می‌تواند تنها به یک سلسله روابط دسترسی یابد و خداست که بر تمام علتها آگاه است البته این اسباب در نزد خداوند اندازه ای مشخص دارد و خداوند برای اینکه کسی گمان نکند عالم بدون حساب و کتاب و بدون سبب است در موارد متعددی این حقیقت را گوشزد نمود و می‌فرماید: «**قد جعل الله لكل شی قدرًا**» (طلاق، ۳)، یعنی برای هر چیزی حد و اندازه ای و رابطه ای قرار داده است ولی آن رابطه را تنها خدا می‌داند» آیات بسیاری از قرآن کریم می‌تواند وجود اسباب ماورا طبیعی در نظام آفرینش را ثابت نماید که به برخی از آن‌ها اشارت می‌رود:

۱. آفرینش عیسی

خدای حکیم به حضرت مریم (س) دختر حضرت عمران فرزندی عطا می‌کند؛ درحالی که مریم دختری باکره بود و همسری نداشت می‌فرماید (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...) (آل عمران / ۴۵) به یاد آورید هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود با عظمتی] از طرف

خودش بشارت می‌دهد که نامش "مسیح، عیسی پسر مریم" است...» اینکه خداوند حضرت عیسی را به "کلمه" توصیف کرده و با واژه‌ی "منه" به خودش نسبت داده، یعنی این جنین بدون اسباب عادی به وجود آمده و مخالف با عادت جاری در تکوین جنین است (ابن عاشور، بی تا، ج ۳، ص ۹۶) لذا این امر عجیب و عظیم را معجزه‌ای برای رسالت و نبوت فرزندش معرفی می‌کند: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» (مریم / ۲۱) و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم» یعنی ولادت حضرت عیسی بن مریم به این نحو که بدون پدر متولد شود، برهان قاطعی بر قدرت خارق‌العاده‌ی الهی و دلیل محکمی بر صدق رسالت عیسوی است. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ۱۸، ص ۲۹۰).

۲. صحبت کردن عیسی بن مریم در کودکی

از آنجا که حضرت مریم از انتقادات مردم در هراس و نگران بود خداوند متعال می فرماید (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ... وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ) (آل عمران ۴۵ و ۴۶) و یاد کن آن هنگامی که فرشتگان گفتند... و با مردم، در گهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت» بنابراین بعد از اینکه حضرت مریم در برابر مردم و انتقاد و اتهام شدید آنان قرار گرفت، گفتند: این کودکی که در گهواره است، سخن بگوید؟! یعنی کسی که کودک است، گفتگو با او ممکن نیست! در همان حین آثار معجزه در وجود مبارک حضرت عیسی(ع) ظاهر شد و با پاسخ خود مادرش را از هرگونه اتهام، تبرئه نموده و جلالت خویش را به مردم آشکار کرد: (طباطبایی، ج ۱۴، ص ۴۵) «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا، (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده‌ی خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.»

۳. معجزات حضرت عیسی

در این جا می توان به معجزات حضرت عیسی نیز اشارت نمود که همه آن ها می تواند دلیلی بر وجود اسباب ماورا طبیعی باشد؛ جان دادن به مجسمه، شفای بیماران صعب‌العلاج و ناعلاج، یا زنده کردن مردگان، اخبار از غیب، مانده آسمانی از جمله این موارد است می فرماید: (رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرِي الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (آل عمران / ۴۹) و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام من از گل ، چیزی به شکل پرنده می سازم سپس در آن می دمم و به فرمان خدا ، پرنده ای می گردد. و به اذن خدا ، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید ، و در خانه های خود ذخیره می کنید ، به شما خبر می دهم مسلماً در اینها، نشانه ای برای شماست ، اگر ایمان داشته باشید!

۴. معجزات حضرت موسی

در قرآن کریم برای حضرت موسی معجزات فراوانی حکایت شده است که هر کدام از آن ها می تواند دلیلی بر وجود اسباب ماورا طبیعی در عالم باشد از جمله: تبدیل شدن عصا به مار عظیم و بلعیدن ابزار ساحران (طه / ۲۰) ید بیضاء (طه / ۲۲)، طوفان و جرّاد و قُمَّل و ضفادع و دَم، آیات و معجزات (اعراف / ۱۳۳) شکافته شدن دریا (بقره / ۵۰)، نزول " من " و " سلوی " (بقره / ۵۷)، جوشیدن چشمه‌ها از سنگ (بقره / ۶۰) جدا شدن قسمتی از کوه و قرار گرفتن همچون سایبانی فوق آنان (اعراف / ۱۷۱) بازگشت حیات و زندگی به مقتولی که قتل او مایه اختلاف شدید میان بنی اسرائیل شده بود (بقره / ۷۳).

کیفیت و چگونگی تاثیر و تاثر در عالم اسباب

آن چنانکه گذشت از سنن قطعیه الهی آن است که امور عالم را از طریق اسباب اداره می کند چنانچه از روایات متعددی این مضمون به دست می آید که : **(ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها)**؛ البته این معنایش استقلال دادن به اسباب و مستقل دانستن آنها در سببیت نیست، بلکه به معنای وابسته دانستن آن به خداوند در عین موثریت است. پس موثر بالذات و مستقل و حقیقی و تنها خداوند است و ماسوای او همگی سببیت را از او می گیرند؛ توضیح مطلب آنکه صفات ثبوتیه خداوند متعال به دو قسم صفات ذاتی و صفات فعلی تقسیم می شود. صفات ذاتی خدا صفات ثابتی که از ذات انتزاع می شود و تغییر ناپذیر است؛ اما صفات فعل از بیرون ذات و از اضافه آن ها به مخلوقات انتزاع گشته و بر اساس اراده خدا متغیر است. خدای سبحان در بعضی از امور که مربوط به صفات فعل می باشد، اختیار فعل را به مخلوقاتش واگذار می کند و او را واسطه انجام آن فعل قرار می دهد، بنابراین فاعلیت خداوند نیز نسبت به فاعلیت مخلوقاتش فاعلیت بالسبب است. چرا که که فاعلیت هر موجودی فرع وجود او است و همانگونه که همه موجودات در وجود خود وابسته به خداوند هستند در فاعلیت خود نیز وابسته به او هستند. پس هر فعلی را هم می توان به اسباب مباشر آن نسبت داد و هم می توان به خداوند نسبت داد زیرا وجود فاعل مباشر و فاعلیت او هر دو مخلوق خداوند است. این مطلب را از آیات متعددی از قرآن شریف می توان استفاده نمود، زیباترین نمود این نوع از این گونه تاثیر و تاجر را می توان در داستان پیامبر در صحنه جنگ مشاهده نمود آن گاه که می فرماید: **(وَ مَا رَمِیتَ اِذْ رَمِیتَ وَلَکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی)**، یعنی این تو نبودی که تیر را رها کردی؛ بلکه خدا چنین کرد» آیه شریفه در عین حال که رمی را به پیامبر نسبت می دهد در همان حال از پیامبر نفی نموده؛ به خدا نسبت می دهد اما اینکه رمی را به پیامبر نسبت می دهد به به اعتبار سبب بودن پیامبر است و اینکه رمی را از پیامبر نفی می کند بدان جهت است که پیامبر فاعل مستقل نیست اما اینکه رمی را به خدا نسبت می دهد بدان جهت است که هم خداوند خالق سبب است و هم سببیت از آن خدا است یعنی افاضه از سوی خداوند صورت می گیرد این آیه شریفه افزون بر آن که قانون سببیت را بیان می کند زیباترین تجلی از مکتب میانه در بحث جبر و اختیار را نشان می دهد، در تفسیر شریف بیان السعاده می فرماید: سپس حقّ دو عبارت قرین هم این است که هر دو متوافق باشند در حالی که در ادات نفی و ذکر مفعول و حذف آن و ماضی و مضارع بودن فعل، و اثبات فعل برای کسی که فعل از آن نفی شده است و عدم آن، مخالف همدیگر هستند. وجه مطلب این است که انسان دارای یک وجهه الهی است به سبب آن فاعل بودنش تحقق می یابد، و یک وجهه نفسی است که به سبب آن افعال را به خودش نسبت می دهد، و گاهی بر اثر ریاضت ها در صورتی که سالک الی الله باشد، وجهه نفسی آن از بین می رود به نحوی که از خودش هیچ اثری در بین نمی بیند و در وجود جز خدا و وجهه خدا چیزی نمی بیند. پس در این صورت سلب افعال از او در حقیقت و در نظر او صحیح است، چون او دیگر برای خودش وجود و اثری نمی بیند. و این مقام در اصطلاح آنها مقام فنا نامیده می شود، اما اگر پس از فنا، صحو (هوشیاری) و به خود آمدن) حاصل شد باقی بالله می شود نه باقی به نفس خودش، یعنی وجود را دارای مراتب می بیند، ولی حدود را دارای وجود نمی بیند. پس وجودش را مرتبه ای از وجود خدا می بیند نه مباین با وجود خدا، و در این هنگام است که برای مرتبه نفسش وجودی می بیند که آن وجود خدا در همان مرتبه است و این مرتبه بقای بالله نامیده می شود، در این حال صحیح است که نسبت وجود را به نفس خودش که ظهور وجود خداست بدهد، و نسبت اثر وجود را نیز به آن مرتبه از وجود بر حسب احساسی که نسبت به مراتب وجود دارد بدهد، و لکن نسبت اثر وجود در این هنگام غیر از نسبتی است که قبل از فنا بوده است. و اگر از سکر و فنا به صحو و بقا نرسید، نسبت فعل به خودش معنی ندارد، چون در وجود جز خدا نمی بیند، و فعل را جز از خدا نمی بیند، و گاهی از وجهه نفسی اش به سبب اسباب عوارضی که گاهی پیش می آید غافل می شود، مانند غلبه خوف و غضب و شادی و غیر اینها، و در این هنگام نه احساس به خودش دارد، و نه نسبت به فعل به خودش

در نظر او صحیح است، همانند کسی که در حال اشتغال به کار، کسی را که در مقابلش قرار گرفته می‌بیند ولی به دیدنش ادراکی ندارد، بلکه دیدن را از خودش نفی می‌کند. پس از بیان مطلب فوق باید دانست که: مؤمنین در حال قتال و کارزار از جهت وحشت و دهشتی که به آنها روی می‌دهد از خود بیخود می‌شوند به نحوی که نه خودشان را احساس می‌کنند و نه فعل خودشان را، بلکه ملائکه آنها را گردانده، این طرف و آن طرف می‌کشاند و حرکت در بین آنها ایجاد می‌کنند، و صورت جنگ را به دست آنها ظاهر می‌سازند، پس اگر خدای تعالی بگوید: «ما قتلتموهم» اثبات موجودیت آنها و نفی فعل از آنها می‌باشد، و همچنین است اگر بگوید: «اذ قتلتموهم» اثبات فعل و موجودیت با هم برای آنهاست، در حالی که در نظر آنها نفسانیت و فعلیت برای خودشان وجود ندارد، و نیز اگر می‌گفت: «ما قتلتموهم» اشعار به نوعی موجودیت برای آنها می‌شود به خلاف «لم تقتلوهم» چون «واو» اگر چه ضمیر است و لکن بین غایب و حاضر و حرف اعراب مشترک است، پس بدان می‌ماند که تصریح به فاعل نشده باشد. و چون نفسیت (حقیقت) رسول صلی الله علیه و آله به سبب نفسیت (حقیقت) خداست و او باقی به بقای خداست، لذا لفظ ماضی آورد در حالی که تصریح به فاعل داشت سپس فعل نفی شده را برای او اثبات نمود، و در اینجا مسند الیه مقتضی مقابله با خدا یا مشارکت با اوست، و هر دو در واقع و در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله جز به سبب نفسیت (حقیقت) خدا نیست. (خانی، ۱۲۹۳، ج ۶، ۱۸-۲۰) بدون شک در چنین عبارتی تناقضی وجود ندارد بلکه هدف این است که این کار، هم کار شما بود، و هم کار خدا، کار شما بود چون به اراده شما انجام گرفت و کار خدا بود چون نیرو و مدد از ناحیه او بود، بنا بر این آنها که پنداشته‌اند آیه فوق دلیل بر مکتب جبر است پاسخشان در خود آیه نهفته شده است و نیز اینکه قائلین به وحدت وجود آیه را دستاویزی برای مکتب خود قرار داده‌اند پاسخ آن نیز در خود این آیه به طرز لطیفی منعکس است، زیرا اگر منظور بیان این باشد که خدا و خلق یکی هستند نباید نسبت فعل را به صورتی برای آنها اثبات و به صورتی از آنها نفی کند این نفی و اثبات خود دلیل بر تعدد مخلوق و خالق است و اگر فکر خود را از پیش داوری‌های نادرست و تعصب آمیز خالی کنیم خواهیم دید که آیه ارتباطی با هیچیک از مکتب‌های انحرافی ندارد، بلکه تنها به مکتب واسطه و "امر بین الامرین" اشاره می‌کند آنهم بخاطر یک هدف تربیتی یعنی از میان بردن آثار غرور که معمولا بعد از پیروزی‌ها، دامنگیر افراد می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۱۶)

نمونه دیگر که به ضمیمه دو آیه شریفه به دست می‌آید در رابطه با رزق است، از طرفی رزق را که از شئون ربوبیت خداوند است به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: **(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا)** (هود، ۶)، و از طرف دیگر رزق را به بنده نسبت داده: می‌فرماید: **(وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَرِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ)** (بقره، ۲۳۳) یعنی: «خوراک و پوشاک مادران به طور شایسته بر عهده پدران است» صحت این دو استناد به خاطر آن است که خالق سبب و سببیت خداوند است اما خود سبب انسان است اگر از دریچه اراده نگاه کنیم خالق اراده انسان خداست اما اراده کننده انسان است به عبارت دیگر انسان در اراده داشتن مجبور است اما در اراده کردن ازاد است خداوند اراده کرده است که انسان موجودی مختار و با اراده باشد و انسان اراده می‌کند که فعل را انجام دهد پس اراده خدا به طور مستقیم به انجام فعل تعلق نمی‌گیرد بلکه به اراده انسان تعلق می‌گیرد بنابر این از این جهت می‌توان فعل را هم به خداوند و هم به انسان نسبت داد و از آنجا که علت همه فاعلیت‌ها خود خداوند است، نتیجه عمل را به او واگذار کنیم و از او استمداد نموده به او توکل کنیم و از این رو است که بزرگان گفته‌اند: **«الْعَبْدُ يَدْبِرُ وَاللَّهُ يَقْدِرُ»** آیه دیگری که می‌تواند مستمسکی برای چگونگی تاثیر اسباب باشد در رابطه با قتال است آنجا که می‌فرماید: **(قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ)** (توبه ۱۴) با آنها بجنگید خدا به دست شما عذابشان می‌کند و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی میدهد و دل‌های مؤمنان را خنک می‌گرداند، در آیه شریفه قتال و تعذیب هر دو را به خداوند نسبت داده است در عین حال آن را به دستان مردم

نسبت داده می فرماید: ما آن ها را با داستان شما عذاب می کنیم اگر آن را به خدا نسبت می دهد از آن جهت است که اسباب قتل و تاثیر آن از آن خداست اما کاربرد اسباب بدست انسان است لذا به این دو اعتبار می توان آن را به هر دو نسبت داد.

نمود دیگری از آیات که میتواند شاهی برای بحث باشد را می توان در سوره واقعه جستجو نمود آنجا که می فرماید: (أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَفْرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ أَفْرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكِّرَةً وَآمَنَاءً لِلْمُقَوِّينَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) آیا ندیدید تخمی را که در زمین کشتید آیا شما (از خاک) آن تخم را رویانیدید یا ما رویانیدیم اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباه می سازیم تا با حسرت و ندامت به سخنان بیهوده پردازید و ما سخت در زیان و غرامت افتادیم بلکه از روی خود بکلی محروم گردیدم آیا آبی را که شما می نوشید متوجه اید (که آیا شما آن آبر از ابر فرو ریختید یا ما نازل ساختیم اگر می خواستیم آن آب را بجای آنکه خوش و گوارا کرده ایم شور و تلخ) میگردانیدیم آیا شکرگذاری نمی کنید آیا آتشی که روشن می کنید می نگرید آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریدیم ما آن آتش را خلق (کردیم) و مایه پند و عبرت و توشه مسافران کوه و بیابان گردانیدیم پس (ای رسول) نام بزرگ خدای خود را تسبیح گو (واقعه / ۶۱-۶۷) در این آیات کریمه در ۴ مورد خداوند از بندگانش اعتراف می گیرد که اساس کارها از آن خداست به عنوان مثال در مورد زراعت می فرماید: آیا شما زراعت می کنید و یا ما زراعت می کنیم، این آیه در عین حال که ناتوانی بشر را در چهار مورد فوق نشان می دهد در عین حال می تواند دلیلی بر نحوه تاثیر گذاری خداوند و انسان باشد از آن جهت که انسان دانه را می کارد می توان آن را به انسان نسبت داد و از آن جهت که خداوند دانه را آفریده و خاصیت رویدن را در آن قرار داده است می توان آن را به خداوند نسبت داد.

نتیجه گیری

از مجموع آنچه گذشت بدست می آید که قرآن نظام سببیت را پذیرفته است و افزون بر سببیت در نظام مادی انواع دیگری از سببیت یعنی سببیت در امور معنوی و ماوراء طبیعی را به گونه هایی مطرح نموده است؛ این سببیت را می توان به صورت های مختلفی تقسیم نمود در نگاه اول می توان آن را به سببیت در عالم طبیعت و عالم ماورا طبیعت تقسیم کرد، اسباب در نظام طبیعت را می توان به اسباب مادی و اسباب معنوی تقسیم نمود و از نگاه دیگر آیات قرآن به علیت خداوند علیت انسان و علیت موجودات دیگر در نظام هستی اشاراتی نموده است.

منابع و مأخذ

۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر: *التحرير والتنوير*، بی تا، ج ۳، ص ۹۶.
 ۲. ابن عربی، محی الدین، *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق و مقدمه مصطفی غالب، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۸
 ۳. بروجردی، سید محمدابراهیم. *تفسیر جامع*. تهران: انتشارات صدر، (۱۳۶۶ش)
 ۴. بلاغی، عبدالحجه، *حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر*. قم انتشارات حکمت. ۱۳۸۶،
 ۵. جوادی آملی، عبدالله، *سرچشمه اندیشه*، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۳ش
 ۶. جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۸.
 ۷. حسینی شاه عبدالعظیمی،
 ۸. خانی، رضا، *ترجمه بیان السعادة*، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول، ۱۳۷۲
 ۹. صادقی تهرانی، محمد: *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵
 ۱۰. صدرالدین شیرازی *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه* بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۰
 ۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق،
 ۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۶
 ۱۳. مصباح یزدی؛ محمدتقی، *انسان شناسی در قرآن*، تنظیم و تدوین: محمود فتحعلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲.
 ۱۴. _____، *معارف قرآن کریم*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶
 ۱۵. مکارم شیرازی، ناصر. *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلام، ۱۳۷۴
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، قم، انتشارات صدرا،